

خانواده‌ی پاسکوآل دوآرته

کامیلو خوسه سلا

مترجم

فرهاد غبرائی



نسترمه

تهران

۱۳۹۸

www.nestram.com

به یاد فرهاد غبرائی

قرار نیست تا ابد مرثیه خوان و میراث دار فرهاد باشم، چون او به جامعه‌ی انبیات تعلق دارد و تا وقتی که ترجمه‌هایش را می‌خوانند زنده است و حق دیگران هم محفوظ. اما دست کم او — با آن همه اشتراک نظر و عمل — برای من زنده‌تر از دیگران است و همراه هادی، که به او پیوسته، هر دو روزمره در کنار منند و من در میانشان می‌نشینم و کار می‌کنم و می‌خوابم و بیدار می‌شوم. در هر گامی که برمی‌دارم با هر دو گفت‌وگو می‌کنم و نظرشان را می‌پرسم: فرهاد چرا این‌طور ترجمه کردی؟ هادی نظرت راجع به فلان قصه چیست؟ و... در واقع می‌پندارم سه جانم در یک تن و به تعبیر بورخس معلوم نیست آن‌ها در رؤیای منند، یا من در رؤیای آن‌ها... (فانی و الکساندر برگمان و آن صحنه که پدر الکساندر پس از مرگ پیش مادر خود می‌آید و مادر دستش را به دست می‌گیرد، یادتان می‌آید؟)

بگذریم، که به قول م. آزاد «گذشتن زیباست» و برسیم به رمان خانواده‌ی پاسکوال دوآرته. دو سه سال پیش یکی خواست چیزی درباره‌ی این رمان بنویسم. گفتم چند روزی مهلت بدهد تا بار دیگر رمان

را بخوانم و نظرم را با اِشرافِ بیش‌تر بگویم. زیرا از خواندنش (در زمان انتشار) سال‌ها گذشته بود. در آن هنگام فرهاد گفته بود که مضمون این رمان (صرف‌نظر از سبک و سیاق و ساختار) شباهت‌هایی با بوف کور دارد، اما من تنها جنگل چاقو و خون و پلشتی در آن دیده بودم و راستش قدری توی ذوقم زده بود. ولی در بازخوانی چند سال پیش علت این همه فلاکت و حضور سرنوشتی قاهر را در پرتو تازه‌ای دیدم و دریافتم که نویسنده در قالب این رمان خواسته به فجع‌ترین وضعی [ناتورالیسم؟] آن‌همه کشت و کشتار بیهوده را توضیح دهد و به زبان هنر بگوید چه بر سرشان آمده و حتی مادر داستان که نوک سینه‌ی پسرش را به دندان می‌کند، شاید تمثیل اسپانیا باشد. در این‌جا دیگر از اسپانیای حماسی و قدری رمانتیک همین‌گوی در رمان‌های این ناقوس مرگ کیست؟ و خورشید همچنان می‌دمد خبری نیست و اسپانیا با چهره‌ی خونبارش در جنگ داخلی با قلمی نزدیک به زولا تشریح می‌شود. این همان فضای فاجعه‌بار نمایش‌نامه‌های لورکاست و طعم تراژدی‌های یونان باستان را در ذائقه زنده می‌کند. (البته همان‌طور که در مقدمه هم اشاره شده، عده‌ای این رمان را در ادبیات اسپانیا همسنگ بیگانه می‌دانند.) خلاصه، بار سوم (هنگام اصلاح) اسیر و شیفته‌ی این رمان شدم.

فرهاد این کتاب را از روی متن انگلیسی، با ترجمه‌ی آنتونی کریگن، ترجمه کرده و خوشبختانه یا بدبختانه دو نسخه از متن انگلیسی نزد من موجود است (خوشبختانه، از این لحاظ که کژی‌ها و کاستی‌ها را می‌شد به کمک آن رفع کرد و بدبختانه، از این بابت که وقت و نیرو می‌طلبید). هرگز

از یاد نمی‌برم که فرهاد و هادی در زمان حیاتشان همین کار را برایم می‌کردند. ولی حالا دیگر دوازده سیزده سالی بیش‌تر از فرهاد تجربه طرح و امروزه امکانات بیش‌تری در دسترس است که سال‌ها پیش نبود. بحر حال، این حاصل کار است پس از گذشت هجده سال از چاپ اول. انظمتم اگر فرهاد هم بود، همین کار را می‌کرد. (ظرف این مدت فرهاد رفت و سیلا هم — چند سال پیش — به دنبال او، اما کارشان ماند. امید است کاری ماندگار باشد.

هیت اشاره‌ی کوتاهی هم به زندگی و آثار سیلا بکنم: کامیلو خوسه سیلا در یازدهم مه ۱۹۱۶ در ایالت لاکرونیای اسپانیا به دنیا آمد، در ۱۹۸۹ موفق به دریافت جایزه‌ی ادبی نوبل شد و پس از آن جوایز متعددی دریافت داشت و در هفدهم ژانویه ۲۰۰۲ درگذشت. او علاوه بر رمان، نمایش‌نامه و تعدادی داستان کوتاه و بلند نیز نوشته و عضو مؤثر بسیاری از مجامع ادبی اروپا بوده است. مهم‌ترین رمان‌هایش بدین قرارند: کندو، سن کامیلو، سحره آکاریا، فرهنگ مخفی.

مهدی غبرائی

تابستان ۱۳۸۷